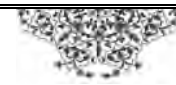




چندکلمه درباره مقاله

«تحلیلی نواز داستان سیاوش و سودابه»

نوشته دکتر قد معلی سرامی



مقاله زیبایی «تحلیلی نو از داستان سیاوش و سودابه»، نوشته جناب آقای دکتر سرامی را با لذت مطالعه کردم. ارائه نظر متفاوت و بی‌باکانه ایشان برایم جالب بود. اینجانب به واسطه بضاعت مزاجات، معمولاً از اظهار نظر در هر موردی خودداری کرده و سعی می‌نمایم تنها خواننده بی‌ادعای نوشته‌ها و مقاله‌های دانشمندان فاضل این پهنه عالم باشم؛ چرا که شاگردی این استادان، افتخاری ارزشمند است.

اما نگاه متفاوت و جالب مقاله مذکور، مرا بر آن داشت که برخلاف عادت مألوف، چند خطی در این باره بنویسم؛ هر چند می‌دانم مرا یارای این کار نیست و تنها قلم و کاغذ فرسوده می‌کنم.

مقاله با نگرشی بر روحیه عصیانگری قهرمانان شاهنامه و با اعلام خلاصه‌وار رفتارهای شورشی و طغیانگری بزرگان شاهنامه آغاز می‌شود - تا بدانجا که عمل سزای رستم را یک حرکت طغیانگری و حرکت در مسیر غیر عادت طبیعت بر شمرده است - و در جایی می‌فرماید: «چنین است که درمی‌یابیم عصیان را کارکردی کیمیایی است. عصیان توانسته است حاکمیت را دیگرگون کند [...] برتری عشق را بر ملیت و تبار به اثبات برساند». یعنی شما اگر برخلاف گفته اقوام و خانواده، عاشق دختری از قبیله یا نژاد دیگری شوید، به نوعی عصیانگری کرده‌اید. بنابراین عصیان می‌تواند بر دوستی و دشمنی اقوام با هم حاکمیت کند. در جایی، ترس را به عنوان «عامل بازدارنده آدمیان از رهایی به همگان» دانسته است و در مرتبه عصیان تا بدانجا پیش می‌رود که می‌گوید «می‌توان فرمان آشکار طبیعت را فرو گذاشت و تدبیر را به جایگاه تقدیر فرو نشاند». با این پیش‌درآمد زیبا، صاعقه‌آسا می‌فرماید: «سیاوش دریافت که سودابه در عشق خویش صادق است که هیچ پندار و گفتار و کردار را از خدا و شوی و فرزندان پنهان نمی‌کند».

غلامرضا نوروزی

در شماره ۲۵ کتاب ماه ادبیات (اردیبهشت ۱۳۸۸) مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی نو از داستان سیاوش و سودابه»، به قلم آقای دکتر قد معلی سرامی منتشر شد. نوشته حاضر واکنشی به آن مقاله است که از طریق یکی از خوانندگان به نشریه فرستاده شده است. نویسنده در اینجا با برخی از نظرات نویسنده مقاله مذکور مخالفت کرده است.

اگر خائن بود، بی‌گمان جز خائف نمی‌توانست نمود. در هیچ یک از بازتاب‌های سودابه در قبال عشق سوزان خویش نشانی از خیانت نمی‌یابیم.

تنها گناه سودابه را این دانسته که عشق پاک و شعله‌ور خود را به مردی سردمزاج و ناآگاه از مهرورزی ابراز کرده است؛ چرا که سیاوش بی‌بهره از مهر مادری بوده است. در جایی، او را متهم کرده که چون جبریون، منفعلانه خود را تسلیم سرنوشت کرده و با آنکه می‌داند شهادتش باعث کشته شدن میلیون‌ها تن می‌شود، هیچ‌گونه عصبانی از خود نشان نداده است و در چند خط پایین‌تر «سودابه به سیاووش تهمت می‌زند و مدعی می‌شود که می‌خواسته است با وی درآمیزد».

در این تحلیل، هدفم تعیین گناه بانو سودابه و تشخیص اعمال نیک و بد وی نیست؛ چرا که این جایگاه، جایگاهی بس رفیع و تنها مختص آفریدگار عالم است؛ اما وجود همین نکته در ابتدا مرا بر آن داشت که سؤالی از نویسنده محترم کنم، و آن اینکه آیا تهمت سودابه به سیاووش و ادعای دروغین آن، جزء گناهان سودابه نمی‌تواند قلمداد شود؟ آیا رستم سودابه را به واسطه عشق سوزانش به سیاوش مورد حمله قرار داد، یا آنکه به واسطه دروغ و تهمت نادرست، که به نوعی، قصد جان دست‌پرورده عزیزش را کرده بود، به او حمله‌ور شد؟

«آیا رواست زنی را تنها به دلیل آنکه مردی را هفت سال دوست می‌داشت، دو شقه کرد و تا روز شمار، کوس رسوایی او را به سر بازارها زد؟».

آقای دکتر، آیا رواست زنی به واسطه عشق پاک؟! و سوزان خود، به محض شنیدن جواب «نه» از معشوق پاک‌نهاد خود - که به هر دلیلی که می‌توانید بجویید (: ناهنجاری رفتاری ناشی از بی‌مادری، و یا رعایت اصولی که روش‌های تربیتی رستم به او آموخته بود و در فرهنگ ما به «اصول جوانمردی» معروف است، یا هر دلیل دیگر) به این عشق «نه» گفته است - به او تهمت بزنند؟ همان طور که اصول فمینیسم به خانم‌ها حق «نه» گفتن در برابر ابراز عشق مردان را می‌دهد، آیا این حق از آن مردان نیست؟ آیا سیاووش تنها به این دلیل که نسبت به زنی که همسر پدرش است، هیچ گونه احساس شهوانی ندارد، باید متهم به سردمزاجی و ناآگاهی از اصول مهرورزی شود؟ یادآور می‌شویم که سیاووش در عشق خود به فرنگیس، هیچ‌گونه کوتاهی از خود نشان نمی‌دهد و کیخسرو شاهی مقتدر بر توانایی‌های پدر بر همه اصول عشق‌ورزی است. در جایی از مقاله، دکتر سرامی یادآور می‌شود که مؤلف شاهنامه و فمینیسم بر آن است که سودابه نه تنها زنی منفور نیست، بلکه از دید فمینیسم، زنی است محبوب: «سودابه زنی است که احساسات خود را خفه نمی‌کند [...] سودابه هیچ ابایی ندارد که سیمایی به خود بگیرد که با سیمای زن عادی در تعارض باشد [...] از بند سنت‌های پوچ رسته است [...] او زنی است که از مثله کردن خود نفرت دارد؛ چرا که می‌داند طرد احساسات، با مثله کردن خود برابر است» (تلخایی، ۱۳۸۴، ۱۸۵).

«همه آنچه که برای سودابه منفی تلقی شده است، اگر برای ما

مردان سر بزند، درخور پذیرش می‌نماید. جرم سودابه چیزی جز زن بودن آن نیست» (ص ۴).

حال سؤال این است جرم سودابه زن بودن اوست یا تهمت نادرستی که به سیاووش زده است؟ او که از مثله کردن خود نفرت دارد، به نوعی با دروغ‌گویی و تهمت بستن به سیاوش، به مثله کردن او اقدام کرده است. اینجا جنگ میان زن و مرد نیست؛ جرم مرد دروغ‌گو و تهمت‌زن، کمتر از سودابه نیست. در جایی از مقاله بیان شده است که «اگر با نگاه اهورا، بیان سودابه اهریمنی می‌نماید، با چشم مهرپرستان، شهید راه عشق است، زنی که با شهادت سرخ خویش، نشان داده است که خردمندی، بی‌یاریگری دل، جوهره‌ای ناتمام است».

البته تنها محض درس پس دادن در محضر استاد عرض می‌کنم که میترا در تمام متون قدیم، الهه ناظر بر عشق اعلام نشده است. میترا ایزدیار ناظر بر عهد و پیمان بشری است و بزرگ‌ترین نظارت او و دقتش، بر نشکستن پیمان‌های انسانی است، و در اینجا سودابه در پی این عشق پاک و سوزان! اگر عهد خود به کی کاووس را نشکسته، پس چه چیزی مرتکب شده است؟ مهرپرستان هیچ‌گاه دروغ‌گوین و تهمت‌زنانی را که از ترس جان خود، بی‌گناهی را مثله کنند، شهید راه عشق نمی‌دانند.

شباهت زیبای داستان سودابه و سیاووش به داستان عبرانی یوسف و زلیخا، از نکات جالبی است که جای آن را در این مقاله ارزشمند خالی می‌بینیم.

نکته دیگر آنکه سودابه هیچ‌گاه با شهامت غرورآفرین، عشق خود را اعلام نکرد؛ بلکه با دادن پیشنهاد ازدواج دختر خود و قول گرفتن که پس از مرگ کی کاووس یا هم ازدواج کنند، به سیاوش پیشنهاد تنها رابطه‌ای شهوانی و احیاناً پنهانی - نه عیان - را داده بود.

نویسنده محترم در جایی به زیبایی، به اصول اعتقادی ایرانیان باستان در نظام طبقه‌بندی خیر و شر اشاره می‌کند:

بد و نیک هر دو ز یزدان بود.

لب مرد باید که خندان بود (فردوسی، ۱۳۷۵: کتاب دوم، ص ۱۳۴۲)

او نشان می‌دهد در نهاد حماسه دو منطق ضد و نقیض در کارند؛ یکی آنکه در آن بدی به اعتبار خود بد است و باید از آن حذر کرد و دیگر آنکه در بدی، به اعتبار مبدأ خود، خیر هست و ای بسا که حذر کردن از آن، ناروا باشد و بسا دوری از آن، دوری گزیدن گناه خواهد بود:

بد و نیک هر دو ز یزدان شناس

وز او دار تا زنده باشی سپاس (همان: کتاب سوم، ص ۱۳۶۶)

و به شیوایی بیان می‌دارد وقتی سرورش به جای خرد به سراغ ما می‌آید، در حقیقت لحظه‌ای از لحظات زندگی‌مان را خداوند بارور می‌کند. و آن است که خرد ما نیست و نابود می‌شود «فرمانبرداری از اقتضای (آئی) که در آرییم، چاره‌ای نمی‌بینیم». بسیار استادانه اشاره می‌کند: «حتی شاید به دلیل درک حقیقت این «آن» بوده است که ایرانیان باستان زمان را برای روزگاران به خدایی پذیرفته‌اند [آیین زروانی]».

اینکه فرموده‌اید «در فرهنگ ما همه پدیده‌ها سرگرم انجام

خویشکاریشانند...»، نکته بسیار ظریف و شیوای عرفان خسروانی است؛ اما نکته‌ای که بر بنده مشخص نگشته، این است که سیاووش را هم‌ریشه‌ی اضداد ندانسته و او را چون زاهد متشرع، به نوعی به عصمت پوشالی ظاهر فریب دلبسته دانسته‌اید و پیش‌گویی نموده‌اید «که اگر سودابه هم چنین راه ناپسری خود را می‌رفت، بی‌گمان ارج و فرّ شاهزاده‌ی کیانی امکان بروز نمی‌یافت. و ما را راهنمایی به پذیرش این نکته می‌کند که در واقع این سودابه بود که با عصیان خویش امکان بالش هرچه بیشتر سیاووش را فراهم آورده است».

نمی‌دانم که آیا می‌توانم این سؤال را مطرح کنم که اگر سیاووش به خواست نامادری خویش تن درمی‌داد، آنگاه عصیان سودابه را باید چه قلمداد می‌کردیم؟ در جایی دیگر، اگر دو شقه شدن سودابه به دست جهان‌پهلوان هم در معنا، دو پارگی آدمیزاد به دو نوع نیروی وسوسه میان خیر و شر است و در حقیقت سودابه با نمایش فرجامین خویش خواسته است ضرورت هروله کردن جان انسانی میان صفا و مروه، خیر و شر را به منصه ظهور برساند.

اما مگر جناب آقای دکتر این نمایش فرجامین به زعم شما را رستم انجام نداده است؟ و سودابه در این کار دخیل نبود. در جایی دیگر می‌فرماید: «بعد از آنکه سودابه دلبسته شدن خود را به ناپسری صمیمانه با شوی در میان می‌گذارد و ...». کدام حالت سودابه با شوی در ارتباط با سیاووش صمیمانه بود و اگر شوی از نیت سودابه به سیاووش خبر داشت پس داستان فرجامین تهمت سودابه به سیاووش به چه مناسبت؟

در جایی دگر می‌فرماید: «سودابه به سراغ سیاوش می‌آید و مادرانه او را در برمی‌گیرد و چشم و روی او را می‌بوسد و خدا را شکر می‌کند از بابت داشتن چنین فرزندی. زبان به نیایش می‌گشاید اما سیاووش بدگمان، محبت پالوده‌ی او را آلوده می‌بیند و به سراغ خواهران خود می‌رود».

آیا واقعاً این احساس مادرانه بود؟ آیا واقعاً محبت سودابه به سیاووش پالوده به عشق مادر و فرزند بوده و سیاووش آن را آلوده ساخته؟

«سیاوش بدانست کان مهر چیست چنان دوستی زنده یزدی‌ست» (فردوسی، ۳۹۳۴)

در جایی دیگر می‌فرماید: «سیاوش بدسگال بوسه‌ی مادری را از شهوت و ناپالودگی به حساب می‌آورد و از خدا می‌خواهد که او را از دستبرد دیو در امان نگه دارد» و در جایی دیگر «براستی که این بدسگال سیاووش در حق سودابه که چنان که دیدیم از رفتار پدر خویش شرم کرده جز ناجوانمردانه نیست...»

و سپس می‌فرماید: «... به دلیل خالی بودن سیاووش از نیروی اهریمنی شهوت در نظر وی امر ناخوشایند جلوه می‌کند...»

اگر سیاوش واقعاً بدسگال و ناجوانمردانه است سرشتش چگونه می‌تواند از نیروی اهریمنی خالی باشد؟

در جایی دیگر می‌فرماید: «حتی اگر عشق او را نسبت به ناپسری شهوانی فرض کنیم [اگر این فرض را نکنیم چه فرضی باید کنیم؟] به دلیل آنکه معشوق وی موجود متعالی است شهوت وی خودبخود تصعید پذیرفته و والایی می‌یابد...» بهتر نیست که وضعیت سیاووش را مشخص نماییم که بدسگالی و اهریمنی است

یا اهورایی و متعالی و بنا به گفته شما عشق سودابه به واسطه وجود این معشوق متعالی است که تصعید می‌یابد، آنگاه چگونه سیاووش را بدسگال و ناجوانمردانه فرض کنیم. چرا که نگارنده محترم اعتقاد دارد «به آتش رفتن شاهزاده به هیچ روی از خودگذشتگی نیست و تنها حاکی از خودخواهی وی است چون با توجه به اعتمادی که نسبت به بی‌گناهی خود دارد محض اثبات حقانیت خود و رسوا کردن طرف مقابل دست به چنین کاری زده است و اصلاً انجام چنین عملی تنها به حفظ جان و آبروی وی انجامید و بی‌آبرویی پدر و نامادری را باعث آورد...»

من نمی‌دانم به این همه تناقضات واضح و متنوع و پیچیده در این مقاله چگونه در چند جمله پاسخ گویم. داستان به صورت خلاصه و به زبان ساده به این شیوه است: سودابه زنی زیباروی، حال در هر مقامی، از سیاووش تقاضای ایجاد یک ارتباط را کرد و سیاووش در پاسخ به این تقاضا به هر دلیل به او پاسخ نه داد و این سودابه بود که از راه تهمت و دروغ‌گویی قصد جان سیاووش را کرد و سیاووش برای اثبات بیگناهی خود حاضر شد که از میان آتش بگذرد و سپس دیگر با سودابه هیچ کاری نداشت و در مقابل خودخواهی سودابه او از پدر تقاضای عفو سودابه را می‌کند.

«به من بخش سودابه را زین گناه

پذیرد مگر بند و آید به راه»

و سپس برای آنکه در جلوی چشم نباشد از نزد پدر مرخص شد و طی داستان دلکشی که می‌دانیم برای مدتی سبب صلح ایران و توران می‌شود و سرانجام گرفتار رفتار کینه‌توزان تورانی شده و در نهایت شهید می‌گردد. تازه آنجاست که رستم به واسطه این داغ فرزندخوانده خود سودابه را می‌کشد چرا که معتقد بود اگر سودابه آن فتنه را برای سیاووش ایجاد نمی‌کرد او از نزد پدر مرخص نمی‌شد و چنین عاقبتی نداشت.

گناه سیاووش در این میان چیست؟

شما با کمک گرفتن از تمام اعتقادات و فرهنگ ۷۰۰۰ ساله ایران باستان پاسخ «نه» سیاووش - این مظهر صلح و دوستی و پاکی در آیین ایرانیان - را در مقابل تقاضای رابطه نامشروع با نامادری را پست و ناجوانمردانه و بدسگال به حساب می‌آورید؟! و رفتار دور از اصول اخلاقی تمام دوران ایران، یعنی دروغ‌گویی و خیانت بانو سودابه، را به نوعی توجیه می‌کنید که اصلاً هیچ نقشی نداشته است. برخلاف فرموده جناب‌عالی، سودابه در این داستان از خود هیچ شهامتی بروز نداده، جز آنکه جوانی پاک‌نهاد را می‌خواسته در بر کشد و هنگامی که موفق نشد، راه اهریمنان را در بر گرفت. آیا ایزدیار میترا چنین پیمان‌شکنی را که از طریق دروغ و بستن افترا به معشوقی که به گفته شما وجود متعالی دارد، شهید می‌داند؟!

نویسنده محترم با پیش‌درآمدی نسبتاً مفصل، از اسطوره‌سازی موبدان زرتشتی و دستبرد آنان در مفاهیم اساطیری ایران از شادروان مسکوب یاد کرده است؛ ولی به ناگهان داوری ایشان نسبت به سیاووش و سودابه را، بدون هیچ مدرکی، «دلیل شیفتگی ایشان نسبت به سیاووش» دانسته و ایشان را گرفتار سنت‌پرستی می‌داند



و بدین خاطر که شادروان مسکوب سودابه را زنی فاجعه‌آفرین و حسابگر شمرده، ایشان را متهم کرده که بدعت‌رهای بی‌بخش سودابه را دریافته است. آقای دکتر سرامی مشخص نموده‌اند به چه دلیل این عمل سودابه را یک بدعت‌رهایی بخش قلمداد کرده‌اند و آیا زنی قبل از سودابه نبوده است که در کنار شوهر و فرزند، عاشقی - به زعم ایشان - تمام‌عیار گردد و ایشان اولین زنی هستند که در کنار شوهر عاشق مرد دیگری می‌شوند؟

در سرتاسر مقاله، نویسنده بزرگوار اطلاعات پراکنده و جذابی را جمع‌آوری کرده تا از آن این نکته را به اثبات برساند که عشق سودابه به سیاوش کاملاً پاک بوده و سیاوش به دلایل متعدد، لیاقت این عشق را نداشته و اگر سودابه سیاوش را با تهمت گرفتار آتش نموده، در واقع لطف سودابه بوده و زیرکی و زرنگی سیاوش که برای اثبات بی‌گناهی خود، حاضر شد به داخل آتش برود؛ چرا که «با توجه به اعتمادی که نسبت به بی‌گناهی خود دارد، محض اثبات حقانیت خود و رسوا کردن طرف مقابل، دست به چنین کار زده و اصلاً انجام چنین عملی، تنها به حفظ آبروی وی انجامیده است و بی‌آبرویی پدر و نامادری را باعث شده است».

ایشان مدعی هستند که این ماجرا از جانب سیاوش، از خودگذشتگی و ایشار به حساب نمی‌آید و اصلاً سیاوش و آتش با هم یگانگی داشته‌اند. البته بیان تکراری این مورد دلیل اهمیت مضاعف آن است؛ یعنی آقای دکتر اعتقاد دارند اگر شخصی به یک نفر بی‌گناه تهمتی دروغین بزند و آن بی‌گناه برای اثبات بی‌گناهی خود حاضر به انجام هر آزمونی شود، این کار او از زرنگی اوست و در واقع فرد

تهمت‌زننده به او محبت کرده است تا مجالی برای بی‌گناهی او در حفظ جان باشد و فرد بی‌گناه از سرخودخواهی به این آزمایش تن در می‌دهد. اگر خدای ناکرده شما در یک چنین موقعیتی قرار بگیرید و مورد اتهام شخصی - مثلاً، زبانم لال، اعتیاد - قرار گرفتید و دادگاه برای اثبات بی‌گناهی، شما را ملزم به انجام یک سری آزمایش خون و ادرار می‌نمود، آیا شما گردن می‌گذارید و حاضر به انجام این آزمایش می‌شوید یا نه، که این اتهام از نظر دادگاه مورد تأیید قرار گیرد و شما متهم به عملی که انجام نداداید، بشوید؟ و اگر حاضر شدید خود می‌دانید که پاک و سالم هستید یعنی می‌خواهید عملی ناجوانمردانه علیه آن اتهام‌زننده انجام دهید و هدفتان فقط بی‌آبرو کردن شخص است؟ کمی داستان عجیب به نظر نمی‌رسد؟

یا در جایی دیگر می‌فرمایند: «سیاوش در حقیقت لیاقت سوختن در آتش را نداشت و اگر به داخل آتش رفته و سالم بیرون آمد، این داستان بیگانگی این شهزاده با عشق بوده است».

استفاده از تمام مفاهیم فلسفی و تاریخی و نمادهای اساطیری ایران به جهت بی‌گناه جلوه دادن سودابه و بی‌لیاقتی سیاوش از این عشق به صورت خسته‌کننده‌ای به چشم می‌خورد که گاهی از فرط بی‌ربط بودن، آدم از پاسخ عاجز می‌ماند، اما تنها با یک سؤال مطلب را خلاصه می‌کنم. در همین جامعه امروزی ما اگر یک جوان زیبارو و رشید به ندای عشق یک بانو پاسخ منفی دهد، این جوان را چه می‌نامیم؟ و آن بانو را چه می‌نامیم؟